

تاریخ فرشته

۲۹۱

مقاله سیم در فصل پنجم

سر جمال که جیم است بکیر و تاریخ فتح میشود مدت سلطنت اسمعیل نظام شاه دو سال بود *

ذکر سلطنت پیر شاه بن حسین نظام شاه

پیر شاه در عهد برادرش مرتضی نظام شاه در قلعه لهما که مجوس بود و جاگیر لایق داشته اوقات شریف بفرغت
میگذرانید در آن ایام چون صاحبان سر بر پی اعتدالی بر آورده امرا و سپاه از اد ضاع مرتضی نظام شاه
منفر شدند بر آئینه وقتی که نظام شاه دنبال صاحبان بیدر رفته بود اجتماع فرصت یافته پیر شاه عارض نشدند
که برادرت دیوانه شده قابل پادشاهی نیست اگر تو از قلعه بیرون آیی سر در حلقه زبان تو آورده از مخلصان
یکجفت خواهیم بود پیر شاه با حاکم قلعه راست آمده خروج نمود و پنج شش هزار سوار در حین باد طغی شده چتر بر سرش
مرقع ساخته و این خبر در حوالی بیدر نظام شاه رسید و بخیل روانه احمدگر شد و یکروز پیشتر از پیر شاه با سینه
بان قلعه رسید و بیامروز وقت عصر یکجفت دفع مظنه عوام الناس که میکشند در حیات غیبت از پس برده برآید
بر نیل سوار شد و بچهره آمده چون به بازار نعمت خان چاشنی کیر سمنانی رسید نزدیک مکان خواجه زین سمنانی
که مرد مسزبان و وجیه بود و با دو پیافروشی اشتغال داشت فیل را ایستاده کرده پرسید که چه مناع دار است
گفت از قسم معاجین و ادویه و اشربه بر چه باید حاضر است نظام شاه گفت دارویی که دیوانگی را مفید باشد دار است
گفت آری اجزای جلاب از همه قسم مهتباست نظام شاه گفت نمیدانم که من دیوانه ام که بطریق مشایخ سرود
گشته میخواهم که پادشاهی کنم یا برادرم که بی تقییب خود را در غرغشه گرفتار ساخته لشکر بر من میکشد خواجه زین گفت
شما بدولت و سعادت بر تخت سلطنت متمکن میباشید و مهات سلطنت با حسن وجهی متمشی میگردو پیر شاه
دیوانه بست که با وجود کمال فرغت بر چنین برادر مشفق مهربان خروج میکند و قدر این نعمت نمیداند نظام شاه
ازین سخن خوشحال گشته بخندید و کینه کچیز از بیون با و داده از استجا بگذشت و با آنکه بعد از هشت سال میان مردم
در آمده بود اکثر نظران و شاگردان خود را شناخته با ایشان همزبانها نمود و اکثر بازارهای شهر سیر نمود و بقلعه رفت

تاریخ فرشته

مقدیم رو بهیم
شسته

موافق مزاج نیامده به برهانشاه پیغام داد که شرط دوستی و طرفین بجهت مقتضای آنست که با دوستی دوست و با دشمن دشمن باشیم و در سبکی و بدی شرکت بوده بیگانگی را بخود راه ندیم عجب از آن خصمت که غلام امخو را این دو تخته را در سر کار اشراف راه داده مقرب در گاه خود ساخته ای به طیفه برادری و شیوه حق گذاری منظور داشته در پاس خاطر دوستان بگوشند و اثر موجب دوام دولت داشته کاری پیش گیرند که مستلزم خشنودی اینجانب باشد برهانشاه این پیغام بر افشانه بی عیبی نمود بهمنوز میان دوستی را استحکام نداد و بود و دوست از دشمن بقتل برود و در مقابل آن پیغام سخنان وحشت آمیز و فتنه انگیز بر زبان جاری ساخت و رفته رفته کار بجای رسید که عالیشان در عداوت صلب گشته در اظهار خصومت بهانه جو کردید و ملا عثمانیت الله جرمی را با حجره مکر فرستاده پیغام کرد که سیصد حلقه فیل که از خانی و نادانی دلاورخان مستقل بنظام شامیه شده دوستی را مرعیه داشته روانه اینجانب نماید و در تعافل و ایهمال خسران عظیم تصور کرده از دو خامت عاقبت بیندیشند برهانشاه این پیغام بیشتر از ده گشته با حضار شکر فرمانداد با آنکه امر در مقام اتفاق بوده دل بر سلطنت او نمی نهادند و عجلت کرده کوچ بر کوچ میان ولایت عادلشاه و داد عادلشاه او را او بگوشه نهادند از بیجا در منصفت نهر میوه برهانشاه بنگرند کناره بیوره رسید از آنجا قدم پیشتر نهادن صلاح دولت خویش ندید و بکنج دلاورخان و بعضی مقریان در به سجا دایره کرده قرار داد که از طرف نهر مذکور قلعه بسته ولایت عادلشاه را تا آنجا متصرف کرد و در قلعه میان ایشان سجد بود و بتدریج بیوره بشاه و کسب نیز متوجه و مفتوح گردانند پس ساعت خوش کرده جمعی از اعیان را در حین گرمی تابستان به سزمندان چاکبست از تاب بیوره که پایاب بود گذرانید تا بجای که تیسیم الایام در آنجا قلعه بود و بیوره شهور و سینه اندر اس یافته بود پایه بر پایه پیش نهاده بتجلیل تمام با نام رسانند و چنانکه گذشت بنا بر صلحی از بیجا پور شکر بهد فغان نامزد شد بخاطر جمع بکار خود منقول گشتند و چون موسم برسات نزدیک شد و در غذای آن بود که آب بیوره زیاد شده پایین قلعه و شکر گاه برهانشاه حایل شوذ مردم عادلشاهی بجز و قهر متصرف شوند بر این همنوز قلعه ناتمام بود که در روز ناصب کرده مشون از توپ و ضربزن و غیره ساختند و در اثنای موسم برسات بصرف نفوذ و روان در تمام آن سعی گشتند و در این اثنا دلاورخان بدان تصور که بیوره و بیانشاه از هم جدا نمیتواند برآید و محتاج مثل من نهر است گشت

برهان شاه بن حسین نظام شاه

مخاطبیم روزیم
سه

که قول نه از عاقل شاه گرفته به جیا پور رود و باز بر رخ سابق زمام حکومت بهت آورد عاقل شاه این معنی را از خدا خواسته
 قول نه فرستاد بر تنه بر شاه شاه اورا از رفتن منع نمود مغیب دنیاه متوجه جیا پور شد لیکت بخیر رسیدن بجای
 خود رسیده معینه و مجوس کردید آنگاه عاقل شاه بجای جمع رو میخان و الیاس خان را با بسیاری از امر اجبت و دفع مزاحمت
 لشکر بر شاه شاه نامزد فرمود و میخان و الیاس خان مزاحم قلم شده امرای برکی را که پنج شش هزار سوار داشتند بسپرد
 از آب گذرانید که تا حوالی لشکر نظام شاه راناخته آسائیس و استراحت از میان ایشان بردانند چون ایشان از
 آب گذشته مزاحمت تمام بار روی بر شاه شاه رسانیدند بر شاه شاه از جرات و خیرکی استخامت برآشت و چون برآشت
 امرای خود اعتماد داشت خود وقت شب بر منبج ایشان گسارند می پیورده بود ایغار برود قریب صبح چون
 بجوالی ایشان رسیده و آنها سیاهی افواج از دور دیدند بنا بر آنکه نرسند که کور پایاب داشت در ساعت خود را
 بآب زده عبور کردند و بافتات رو میخان و الیاس خان و دیگر امرای و جها را گسته در آن طرف بقصد مقابل و مقابل صفا
 آراسته ایستادند خصما را همان محله سیل عظیم آمد عبور بر بر شاه شاه متخذ گشت پس از منظر آب چند توپ گدا
 بر افواج عاقل شاه رسیده چون داشت که محبت است بار روی خود مساودت فرمود همان روز باز امرای برکی از آب
 گذشته در مات و تاریخ لشکر نظام شاه شروع نمودند و بعد از آنکه مدتی بر بنیوال گذشت و آثار قحطی پدید آمد بر شاه شاه
 ناچار گشته قلم متحد را باسد خان ترکت سپرده مشون از ابطال رجالی کردند و از آنجا که چکرده چند منزل بجای
 ولایت خویش پس گشت تا غلوه داد و ولایت نظام شاه بغراغت رسیده از محنت و غلجهات حاصل شود در وقت
 رو میخان و الیاس خان فرج یافت با تمامی لشکر از نندی پیورده عبور کردند و تعاقب نظام شاه نموده در تلویش محنت
 رسانیدن خود مهاجرت داشتند بر شاه شاه مضطر گردیده نورخان امیر الامرا برادر را که لشاعت معروف و مشهور بود
 با اکثر امرای خود بگرب سپاه عاقل شاه به مقرر فرمود و در دسته کردی اردو بین الفریقین جنگت مسب روی نمود
 نورخان از طعن نیزه اعتماد خان ششتری که از سر نوبتان عاقل شاه بود بعضی هلاکت رسیده گشت فاحش غضب بر شاه شاه
 شده بکشد و پنجاه میل نامی به طرف عاقل شاه پدید آمد و بر شاه شاه مخند دل و منکوب گشته امرای نظر حقارت داد
 در روی مکر بستند و کاغان دکنی و برادران او که از امرای منسب بودند خواستند که او را از پا دشت بی منزل گشته

تاریخ فرشته

۳۰۲

مقاله پنجم روح‌نیم
۱۳۳۳

اسمعیل را پادشاهی برادر بزرگانش بر آن اراده داشت و قفس شده کاظمان و برادرش را بسیار رسانید و در کینا
ازین مجتبی بیشتر خوشش و مستقر شده با برادرانش اول و در کون کردند و با یوسف خواجگه که حسن و جمال عدل
داشت و از مجلس مقرران برادرانش بود ساخته که بسنگام شب در انشای خواب او را گفته اسمعیل را پادشاه
سازند برادرانش آن خبر شنیده باور نکرد و تا در شبی که خود را بخواب ساخته بود یوسف بچشمه آمده دست بخنجر کرد
برادرانش بر حسب دوست او گرفت و چون نهایت تعلق خاطر با او داشت خود را نماند ساخته از سر خون او
در گذشت چون محمد علی قطبشاه در اوج طمان صحبت را غلیظ دیده جمعی از مردم صاحب اعتبار را مثل مصطفی
خان استرآبادی و خواجگه عبدالسلام تونی را به بیجا پور فرستاده طالب صلح گردیدند و قریب سه ماه
عادلشاه از قبول صلح ابا کرده چون مبالغه و اسلح آن دو پادشاه از حد گذشت بصلح راضی گشت بدان شرط
که برادرانش اقله را چنانکه خود ساخته است بپست خود سگشته با محمد مکر صحبت نماید خواجگه عبدالسلام مستعد
شده معروض داشت که جهت ایقاع صلح و شکستن قلعه یکی از مستعدان در گاه را بفرستند تا در حضور او معامات
فیصل یابد عادلشاه طمس او مبدول گشته شاهنواز خان شیراز را که برخی از احوال او در ذیل وقایع عادلشاه
ثبت افتاده نزد برادرانش فرستاد و چون شاهنواز خان بارودی برادرانش نزد یکت شد ارکان دولت
اولو از استقبال و اسرار بجای آورده مستنج و مسرور گردیدند و برادرانش در حضور او قلعه را شکست
و اثری از آن نگذاشته روانه احمد کر شد و از حوالی پرنده شهنواز خان بعزمت لاکلام رخصت مساودت فرمود
و خود با یلغار با احمد مکر رسیده سلامتی نعمت سگرفت دانست و در ستیزه احدی و اهن فاصد دفع فرنگان
ر یکدنده شده جمعی از امرای بجانب بند چول نامزد فرمود و حکم نمود که بالای کوی که کنار دریا واقع شده
و کشتیهای ایشان از آنجا بیکدنده ترود میان قلعه مشرف بر آن بسازند و بالای برج اتوب و ضربان نصب کرده
مانع ترود فرنگان شوند و چون چنین کردند و اقله موسوم بکواله گردید بیویان مدار ترود بر شب انداخته از جمیع بنا
هندوستان که تعلق بیویان داشت طالب مدو شدند و از همه جا مدو با ایشان رسیده در آخر تبه دو مرتبه
شیخون بر شکر اسلام آوردند و بر وفه دو سه هزار دکنی قتل آورده خابین گشتند برادرانش اگر چه ته دل از گشته شدن

کجیاں رضی بود اما بحسب ظاهرا غلبت کرده و در درخان و سجا سخاں حبشی را با بسیاری از امرای کجیاں که از ایشان این دو طغش نبود و قریب دو هزار سوار و پیاده به ساجستان نامشعور این مصراع در هر طرف که شاکسته بود اسلام است بطور رسید از آنکه از بند رو بسامی به من که بهین کجرات و دکن واقع است انواع مردم مردم یکدند و میسرید بهادر خان کینذقی را سرشگر کرده با اتفاق امرای غریب علاقه بر آن بنا در نامه ذکر و بهادر خان چون در پنجار سبزه روز چهارشنبه غمچه بر حال سلسله کور کچیز را از فرنگیان خوشنوار و بسیاری از کجیاں دیوسار عظمی غلبت بر او نمود و جسیان و کینین را از غلبه کوه کوه شده بودند در کشتش و کوشش تقصیر ناکرده است و کینیا را کونسا را ساختند و قریب صد فرسخی و دو سیت نصاری پتینغرا کدر اینده و مظهر و منصور کردید و چون این خبر به بر شاه رسید شاه در آن کشته سخن و طوی اسرت فرمود و در عمارت آینه خانه که بر شاه و جنب بعد از ساخته بود مجلس بزم تزیین داده مجلس بیان از مطو حضرت و شعری نکته سنج عطار و فطنت و مطربان نامیده غمت و کشته و چون مجلس من جمیع الوجود شاه بهت تمام با بهشت جاودان داشت آن سحر یا قلم تکلیف از وضع و شریف برداشته حکم فرمود که بر کس هر چه تمنا نماید مردم پادشاهی حاضر نمایند و سابقان نور سید خدار با دوسرا مجلس در آورند و پیش خدمتان مشتری طلعت ماه سیما ترا کسب بجان روح پرور و نقلات غیر مکرر جلوه گر ساختند به ضحک پوسته جوای صهبا در سر و آرزوی باوه در خاطر داشتند پی تکلف بی بغیش غنیمت فرمودند **بیت** غم عیش است در و با ده حلال است حلال بزم شاه است در و تو به حرام است حرام و بعضی دیگر که صوفیان بر میز کار بودند بغیر است حلال میل نموده با شراب لذیذ میل کردند و مطربان باره نو که سر پای نشاط و پیرایه مجلس انبساط اند بزخم چنگت در و دانه و سرور نامید را از با هم چنگت بدان تا شاگاه کشیدند و نغمه بر لب و در باب روان چرخ کبود برقص آوردند و ابل مجلس در تعریف آن بزم دلگشا بسنمان دلپذیر و عبارات و استعارات همزبانها نمودند و از مجلس ابل نظم واقف رموز آسمانی مولانا ملک قلی این رباعی عنتر ابته در وصف آن محفل جنت آنها از سحر خاطر بسا حل بیان آورده **بیت** اتی که چنان کر شمه بکسرت کجور و لول

تاریخ فرشته

۳۰۴

سده مغلست اینده اسکندرو جام کشید با طبع ملک دریکه مجلس است و در ماه ذی قعدہ همین
سال به برهانشاه خبر رسید کہ کبریا دشاہ نواب خانخانان ولد بہرچخان را با سپاہ کران بولایت مالوہ
فرستاد و شاہ جرج میزرا پادشاہ چیشان و شہبازخان بسلاطینورہ نذر بار روان فرمود و چون
این معنی مشہر بود بروغدغہ لشکر کشیدن خانخانان بجانب مملکت برابر برآیند برہانشاہ عمادخانرا نذر اہل چغان
فرستادہ در باب ستان سیلاب مشورت نمود درین اثنا عاودہ عظیمی در ولایت چبول روی نمود و پنجاہست
کہ چون قلعہ کمورہ صورت اتام پذیرفت و برج و بارہ اش بہ توپہای صاعقہ آتا و ضربہ نہای شہاب کردہ
استواری یافت فرنادخان حبشی و اسدخان و تاجخان و نصیرالملک و در لٹخان وانی رای و دوست علی مولہ
بماظفت آقلعہ پرورختہ نمیکذاشتند کہ از بیخ جانب مدد بقلعہ دیکہ نہ برسد و ترو دیکہ بود کہ نصاری تلبک آتہ
جلای وطن شوند کہ ناگاہ برہانشاہ در آن اتام گرفتار نفس آتارہ کشتہ میباشرت و مخالفت عثمان و نوبان
حرمی کردید و کلم کرد کہ ہر جا ستورہ کہ شایستہ قسمت پادشاہ باشد خواہ شوہر دار و خواہ غیر شوہر دار در
شہستان آن شہر پار حاضر کردہ باشند و آن معنی موافق مزاج خاص و عام پنجاہہ از برہانشاہ منفر کشتند و چون شنید
کہ شجاعخان حبشی کہ از امرای محتسب بود زن جمیلہ دارد اورا نیز طلبیدہ شجاعخان از فرستادن اہا کردہ برہانشاہ
براستغہ اورا درون قلعہ بموکلان سپرد و درش را بچہر و قمر در حرم سرای خود آورد و پنجاہ کہ تعریف او شنیدہ بود
چون پسند خاطرش بنقاد دست بجانب او دراز نا کردہ رخصت معاودت نمود غانا شجاعخان بچہر شنید
این خبر خجہر بر شکم زودہ خود را بکت و این خبر انتشار یافتہ فرنادخان و حبشیہ امرای کمورہ از اوضاع برہانشاہ
دیکہ شنیدہ در محافظت قلعہ و جنگ کفار فرنگ مثل اول کوشیدہ در صد و آن شد کہ فرجہ پاقہ بجانب
احمد مکرر کند و اعلام بخی افراسختہ در دفع برہانشاہ کوشند اہل فرنگ آن امر را غنیمتہ موازی شصت
غراب مشون از ابطال رجال و اسباب قتال و جدال از حبسج نہاد خود طلبیدہ نزد یکت خود برکندہ
آوردند و در شب تار از بالای حصار کمورہ بکند کشتہ و بہر یکہ نہار سید صبح روز جمعہ شانزدہم ذی الحجہ مرتب
چار ہزار فرنگی بہینت اجتماعی متوجہ آنصار شدند و تاجخان وانی رای با قبلی از سپاہ بیرون قلعہ فرود آتہ

مقالہ سیم در ہندوستان
ششم

برهان شاه بن حسین نظام شاه

مقاله سیم روضه سیم
۱۵۴

بوده مراد سید خواب بر ناسته بجانب قلعه وی بگریز آوردند و چون فرزند خان از غایت دگیری در محفلت
منزل اول استقام نداشتند و دوازده بانان که هنوز تاریک بود در دوازده جهت تروند مردم کشته بودند سپاه ترک
که لغایت سه زمان کرده بودند هجوم آورده و غیبت دوازده بسبب نداشتند و از عقب ناچان دانی را می زدند و
قلعه را آمدند و در قتل شروع نموده فرزند خان و سردخان و سایر مردم غنائی اهل قلعه شینده سر اسیر از سگروا
ضیعی سیدار شده بر خاستند و با آنکه اصناف مضاعف از فریگیان بودند از ناست غفلت بدافعه نپرداخته با تمام
حیران و مبهوت ایستادند و کفار فرنگی بخاطر حبس ایشانرا مانند کوفتند ان قتل و ذبح کرد و بندند و در یک ساعت
فریب ده ده هزار کس را شهید ساختند قلعه که بود را در دست کمانه توپ و ضربت و مال و اموال را همه
مصرف نمودند غیر از فرزند خان که زخمی بود اسیران کس باقی بسبب امر را شربت محبت چنان پزند
و بر ناسته آن حساب رشته کشته شدن آنجا عن راعین فتح دولت و پر توالتفات بر غریبان انداخته
مرغی خان اسخو و شیخ عبدالسلام عرب و احمد بیگ و قزلباشخان و خلیفه عرب دوازده بکت بهادر و جوان
اندک ماورا النهر و غیره را بنصب امارت مشرف کردند و خواست که ایشانرا روانه بجانب بندر جبول کرده
کفار فرنگی را مستاصل سازد که ناگاه برادر عاقل شاه که در قلعه بگوان خروج کرده بود کسان نزد نظام شاه
فرستاده طالب امداد کردید و مستقیم شد که چون قابض شنگاه کرده نه لک هیون و دو بیت نیل و قلعه شولا پور تسلیم
وی نماید بر نظام شاه طمع در آنها کرده گفت بهتر است که تخت آن کار بسازم بعد فرنگان ریکنده را مستاصل
کردم پس تاریخ ماه ربیع الاول سنه ثانی الف از احمد کمر بجانب بگوان روان شد و در حوالی قلعه پرنده
خبر شته شدن برادر عاقل شاه شنیده در کمال خجالت و انفعال بر گشت و این که در وقت و غصه علاوه کلفها
دیگر گشته بر بستر نوانی بختیه فرمود عاقل شاه که از نهضت او جهت امداد برادرش شخراده اسمعیل خاطر آزرده بود
با مرای سوره فرماد که بولایت بر ناسته داده در نهب و غارت تقصیر نکنند بر ناسته با نیکتاری راجه
کرناکت ساخته قرار داد که شما از انطرف لشکر کشیده قلعه بیکاپور متصرف شوید و ما از انطرف لشکر بر قلعه
شولا پور فرستاده شخر و مفتوح میگردانیم ما بجز ناکت چون قبول این معنی نمود بر ناسته در غنم جهادی

تاریخ فرشته

۳۰۶

سال مذکور مرتضی خان بجز اسپسالار ساخته با اخلص خان مولد و شیخ عبدالسلام و جمیع امرای غریب با دو دوازده هزار سوار بمذبحه امرای برکی و حسراپی ولایت عادلشاه روانه ساخت و گفت بن خیز این مرض شفا یافته از تعاقب با لشکر برابر بد انصوب خواهم شتافت مرتضی خان چون بجالی قلعه رسید اوزبکک بهادر را با بعضی امرای طلیعه لشکر ساخته بمقابلہ امرای برکی پیشتر فرستاد قضا را دین جانیز لشکر برهانشاہ شکست فاحش یافته اوزبکک بهادر کشته شد برهانشاہ از استماع آن خبر خود را بیشتر بغضب و خشم سپرد و مزاجش بزوی از اعتدال منحرف شد که حکمای حاذق از اصلاح آن عاجز گشته و رفته رفته مرض سوءالقیح و اسهال بخونی و تب محرق بهم رسانیده یکبارہ صاحب فرانس کرد و پسر بزرگت خود ابراهیم را و لیعمد کرد و ایندہ اسمعیل را بنا بر آنکہ محمدوی بدبیب و دشمن غریبان بود از ہمسام کنند اخلصخان کہ راغب سلطنت اسمعیل بود از شنیدن آن دلگیر گشت و آنرا از جانب غریبان دانستہ و لشکر مرخصی مانا آوازہ انداخت کہ برهانشاہ فوت شد و اشارت کرد بطریق زمان جہانخان حبیب غریبار کشتہ اسباب و ہتھیار ایشان تاراج کنند مرتضی خان بر آن آکابی یافته مسلح گردید و با بعضی از امرای غریب راہ احمد نکر پیش گرفته بتجیل خود را بر برهانشاہ رسانید و بہادر خان کیلانی فوت برهانشاہ را بعین کردہ با بعضی دیگر از امرای غریب بجانب بیجا پور شتافت و شیخ عبدالسلام عرب کہ اعتماد بر دوستی جیشیان داشته در اردو ماندہ بود و کئی وجہی اتفاق کردہ اورا با متعلقان او شربت شہادت چسپانیدند و اخلصخان بعد از تفریق غریبان و افروختن آتش قندہ مناسبت را بیکر کردہ بقصد استیصال برهانشاہ با حبیب سرداران و کئی وجہی با احمد نکر رفت برهانشاہ جمعی را نزد او فرستادہ لوازم مضایح بجای آورد و چون اورا در تفرود عصیان راغب و را سخ پاست با وجود ضعف و ناتوانی در پاکی نشستہ از قلعه برآمد و چتر و آفتاب کیر و دشاہ سلطنت با برابیم ارزانی داشته در اردو در ہمایون پور کہ بسا کردہ خوترہ ہمایون والدہ او بود نزول نمود و صبح روز دیگر اخلصخان صغی بہ جو قلب خود مترنزل و ناراست آراستہ مقابلہ ان نعمت خویش اعلام کفران طغیان برافراشت و بمقتضای شہود ہلیت باہ لبغمت ابرون آبی کر سپہری کہ سرکون آبی بعد از حرب صف بکتہ و بد حال بجانب پرنده کر بخت و برهانشاہ مظفر و منصور بقلعہ احمد نکر تشریف بردند چون در آن محرکہ لقب و مشقت بسیار

مقالہ ہتم روضہ ہتم
شکستہ

ابراہیم شاہ بن ناصر نظام شاہ ثانی

معالجہ...
کوشش

صوبہ پر داختمہ آتا میرے طاہر سائنسدان سپاہی جو فیضانِ شہت است ہمہ نیزہ و تیغ و خنجر
 ہست نہکت سان و پتیرہ کتک رہو ہذا روی خورشید نکت در آترو زامری عجیب و غریب
 روی نہاد و نیزہ نظام شاہ میرہ عامہ لشادہ را در برہم سیکہ زوی نہ کہہ بود تو قبہ کردہ چون اعتقاد طافین آن
 کیسج زجا تب مات تبارج بگاہ یکہ پر مشغول شتہ ابراہیم نظام شاہ با حمی از مخصہ صان کہ عدو ایشان اخصہ
 منہ و نہ بود ہمدو وی چند از فیضانِ برہم کہ نہ بجز اتفاق سپہیلان خواہد ہا و مقصود خان ترکشیل
 باخوار ہوا ہمداد فیضانِ بکتک ہا بخار سید نہ ذوقی از قرآن بہ ابراہیم نظام شاہ نقد کہ مادر غایت فلتیم و فوج
 ہمدو در نہایت کثرت صلاح در اہست کہ از مہلکہ بگوش رفتہ چون مرہ بلا ہست شاہد بہ ہمدو این فوج شتیا
 رہا سیم نظام شاہ باہین معنی باضی شدہ کیفیت شراب شمشیر کشیدہ و فیلمان ہی سست پیش کردہ بقابلہ و مقاتلہ سپہیلان
 تا ہست ہمدو بیاد ان پر خمر نیزہ کی از سپاہیان عادل شای از اسپ افادہ و داع جان شیرین کرد و سائت
 نہ نہ کا ہمدو اسانت سپہیلان جہدا اورا در پا کلی گذاشتہ حکم کرد کہ اورا با ہمدو نکر رسانند و فیلمان اورا متصرف شدہ
 ہون نہ در نہ جان آہد چہان سوارہ آن شب ناپایان رسانید امرای نظام شاہ کی از تخت میرہ عادل شای رفتہ
 ہنمیت و ابدان پست آورہ ہونہ چون خبر شدہ شدن ابراہیم نظام شاہ شینندہ بیکدام بطرفی کر بختند و
 سپہیلان ہذا بیکر تو ہمانہ نظام شاہی ما متصرف شدہ بعد لشادہ رسانیدہ و میان ہنحو پیشتر از ہمدو کس خود را ب
 احمد نکر رسانیدہ ہمدو نام ہمدو از دہ سالہ را بجان انکہ از خاندان نظام شاہ است از دولت آباد طلبیدہ ہنجر ہمدو سر او کت
 ہنجر ہمدو بہ ہمدو ابراہیم نظام شاہ را کہ طفل شیر خوارہ بود بقلعہ جہد بجزیر فرستادہ مجوشس کردانند و ہمدو
 پا و شاہی و چہار ماہ انا دوروز بود *

ذکر حکومت احمد شاہ بن شاہ طاہر

چون ملامتخان و دیگر سرداران سترہ و عہدہ پیش گرفتہ نازہ نہال سلطنت ابراہیم نظام شاہ پڑمڑہ ساختند میان ہنحو
 نسبتا سحاب با احمد نکر آمدہ قلعہ و خستہ ازہ را بقتل در آورد و اخلاصخان و دیگر اہمیان در گاہ را بدرون حصار
 را

تاریخ مرثیہ

مقالہ بر روزنامہ
۱۹۵۹ء

انجمنی ساختہ درباب تعین پادشاہ قرعہ مشورت انداختہ امرای جوہش التفات خاطر بلقیس زمان چاند سلطان بجانب بہادر شاہ بن امیر امیر شاہ بن برغان نظام شاہ شاہدہ نمودہ ہمگی سلطنت اور غلبہ و مایل گشتند و مجبور و بعضی امرای و کئی از صغیرین بہادر شاہ کہ در آمدت یکسال در مقامہ بودہ نیشہ کردہ قبول انمنی نمودند و گفتند

بیت جان بانی و پایگاہ قومی کلاہ کیانی و کھنجر روی کسی دینندہ کو بہنجام جنگ
شاہد شتاب و بداند در نکتہ امرای جوہش با مثال این سخنان فریفتہ شدہ بجانب چاند سلطان فرسودہ
گذاشتند و با میان مہر محمد اسحاق سندہ لوازم محمد و پیمان در میان آوردند و با اتفاق یکدیگر خواجہ نظام استراہاد
کہ از درگاہ برغان نظام شاہ حساب بہر سامان یا قہ بود با جمعی از مردم محمد بجانب قلعہ جوہد جہیز فرستادہ احمد شاہ
بن شاہ طاہر را بشہر احمد نکر آوردند و روز عید شخصی تہنٹ ٹالٹ مالف اور اپاد شاہی پر دوشہ خطبہ بنام ائمہ اہل حق
خواندند و مناصب و اقطاع میان یکدیگر قسمت نمودند و بہادر شاہ را کہ در جہر عطاقت چاند سلطان پرورش
می یافت بزجر و تعدی در قلعہ جوہد فرستادہ مجبور ساختند و بعد از چند روز چون بوضوح پیوست کہ احمد شاہ
از خاندان نظام شاہی نیت اخلاصمان و امرای جوہش اندک کردہ خود پشیمان گشتہ در مقام منزل لا شندند و تہنٹ
این داستان چنان است کہ چون برغان نظام شاہ بن احمد نظام شاہ سہری ازین جہان گذران در گذشت حسین نظام
و لیچند کردید و برادرانش سلطان محمد خدا بندہ و شاہ علی و محمد باقر و عبد القادر و شاہ حمید در توقف در ملک
موروث را موجب ہلاکت دانستہ ہر یک بطرفی از اطراف ممالک ہندوستان فرار نمودند و بعد از مدت مدید
در عمدہ رضی لفظ نام شاہ شخصی موسوم بشاہ طاہر بجوالی حیدر آباد رسیدہ دعوی نمود کہ سلطان محمد خدا بندہ
تاریخ فلان در ولایت بنگالہ بر حمت اینزدی و اسل گشتہ من فرزندہ صلی اویم و از خواہش روزگار پناہ گشت
موروث آوردہ ام ارکان دولت و ایمان حضرت رضی نظام شاہ خصوص خان مغفرت نشان ملا تاجا
تجسس و تقصیر احوال او شدہ شرایط تعینش سچا آوردند اما بسبب طول عمدہ و تغیر اوضاع از تمیز حق و باطل عاجز گردید
لب تصدیق و انکار گشودند و از راہ حسرت و احتیاط کہ مبادا جمعی از او باشس و جانہ بر وجہ جمع آمدہ قتلہ انگیزند
ہر آمینہ اورا در یکی از قلاع مجبور ساختہ کسان محمد و دانا کہ سلطان محمد خدا بندہ و متعلقان انہار بواجبی میثناختند

احمد شاه بن شاه طاهر

مقاله بیستم روزنامه نسیم

با گره نژاد بر پشت و ثانی که در آن اوان ملازم جلال الدین محمد کبیر پادشاه بود و فرستاد و پیغام دادند که شخصی درین شکل
 و شبی آمد و سیکوید که مس فرزند سلطان محمد سید بنده ام و شاه طاهر نام دارم چون خلاصه سر سلطان محمد
 خدا بند در آن خود و معرفت شده است یقیناً کجایی حالات او بر آن حضرت معلوم خواهد بود امید داریم که آنچه
 معلوم باشد اعلام بخشند تا بندهگان در گناه از تردد و تصرفه باز بر بند بران شاه جواسب داد که حیات سلطان محمد
 خدا بنده در منزل من ختم تمام رسیده است و فرزندان او ذکر و نامش که فلان و فلان باشند در صحبت من
 روز کار بهر میرند اگر شخصی بنا بر عرض خود را به نام پسر سلطان محمد خدا بنده کرده دعوی فرزندی مینموده باشد
 همه خاطر و عین اقر است صلاحتان و سایر اعیان حقیقت حال سجاظر آورده که بالفعل این شخص بعضی رسیده
 سلطان محمد خدا بند شهرت یافته است و خلاف آن خاطر نشان عوام الناس کردن بسی مشکل مینماید
 بهتر است که در قلع باشد تا با جاسل طبعی در گذرد و همچنان با بل طبعی در گذشت از و پسری موسوم با حمد باقی ماند
 که بنجو فریب خورده او را پادشاهی بر داشت اخلاصان و سایر امرای حبشی و مولد بر سر همین مقدمه از منجور کشته
 و آنسه ماه مذکور در میدان کالاهو تره صف مقال گردانند میان منجور احمد پادشاه را بالای برج نشاند چتر بر سر او
 مریض ساحت و میان من را با موازی به قصد سوار بدهنده خصمان بیرون فرستاد و بین الفریقین کارزار عظیم
 انجامید و جمعی کثیر از طرفین کشته شدند در آن شب از جانب حبشیان توپها که بجانب قلعه سر میدادند کلوله چیزی
 احمد شاه خورده و لوله و اشوب میان مردم بوقوع آمد و میان حسن کثرت و غلبه احد مشا به کرده پای از میدان
 کارزار کشید و بیرون قلعه رفته استیلا و شوکت اخلاصانیا ن متراید کشت و بجا مره قلعه پر داخته از اطراف
 و جوانب سید و مورچل پیش بردند و ابواب دخول و خروج بسته کس نزد حاکم دولت با و فرستادند که اینک ما
 حبشی و حبشیان مولد را که از زمان بران شاه تا آن زمان محبوس بودند روانه نماید همانندار دولت با و اعانت کرده ایشان
 روانه نمود و بنا بر آنکه همانندار جو ندها در شاه را بیکم میان منجور حبشیان نمیداد و اتفاق کرده نیز ایشان طفل مجهول
 النسب را از بازار احمد مکر گرفته و بدو بان نظام شاه منسوب ساخته سکه و خطبه بنام او کردند و باین تقریب در روز
 سوار حبس آمده میان منجور محصورین در در بای حیرت غوطه خوردند و چون از نجات و خلاص مایوس شدند و بعضی

تاریخ مرسته

۳۱۲

مقالیم روغیم

۵۵۳

بسلطان مراد ولد اکبر پادشاه نوشته بجزرات مرستاد النما س قدم نمودند و شهنشاهه بنا بر آنکه از جانب پسر پسر
 دکن مامور بود و منتظر فرزند داشت بزودی لشکر فراهم آورد و متوجه احمد نکر شد لیکن هنوز عریضه بجزرات
 نرسیده بود که میان او و پسر حبشی بر سر مناصب و اقطاع عیار کردند و تفرقه گشته شمشیر لفاق از خلاف بر آوردند
 و در متسل و کشش که یکدیگر کوشیده در این باب از خود بقیه را رضی نشدند و بعضی امرای دکن که با ایشان بودند از شتاب
 این اوضاع متفرقه ترک رفاقت نمودند و با جنیل و حشم بجانب قلعه شافیه به مخمور پیوستند و او باین لطیفه
 غیبی حیات تازه و قوت بی اندازه بهم رسانیده از قلعه برآمد و در روز شنبه بیت و پنجم محرم الحرام سنه اربع
 و الف در حوالی نمازگاه با امر حبشی جنگ کرده شکست و پادشاه ایشا ترا با چند نفر اسیر ساخت از
 مطالبه تسدوم سلطان مراد پشیمان گشت و در این اندیشه بود که ناگاه میرزا عبدالرحیم المصطفی به غنایان
 در به علیخان حاکم خانیس شهابزاده مراد طغی شده با موازی سی هزار سوار مغل و در جهت و افغان تمام تیراقت
 بجوالی احمد نکر رسیدند میان منجم که از طلب ایشان نادم بود قلعه آمدند که در بقعه و آذوقه و خیل و حشم مشون
 و مضبوط ساخته بالنصار خان که از حمله انصارش بود سپرد و چاند پی پی سلطان چون میل رفاقت انداشت
 او را نیز با جوهر و نفوس درون قلعه نگاهداشت و خود بقصد فرار آمدن سپاه و طلب کمک از عاقلان
 و قطبشاه پسر شاه احمد شاه بجانب قلعه دست گرفت و زبیره ملک طهارت و پرهمیز کاری چاند سلطان
 بجکی همت بر مدافعه شکر مغل کاشت و از خوف آنکه مبادا انصار خان که از انصار میان منجم بود با خصم زبان
 کجی بگردد قلعه را با ایشان دهد برآیند محمد خان بن میان محبت الله و ایز زاده مرتضی نظام شاه را مامور ساخت
 که مدخ او نماید و محمد خان متسل او کمال تنور و شجاعت بطور رسانیده همان روز غایبند در شکر و قلعه خطبه بنام
 بهاد شاه بن ابراهیم شاه خوانند و شمشیر خان حبشی را که فرزند آن او چون اولاد کور و کوشا و زباده از بیخ
 تن بودند با افضل خان تفرشته و دیگر مردم کار آمدنی بقلعه آورد و چون روز بیت و تیم ماه بیع الثانی ساله کور
 سلطان مراد با تفاق امرای کسب مغل مائده سیلی که از قلال جبال بغضای صحرا نویسته از جانب شمال حمله
 نمودار گشته و در حوالی نمازگاه ایستاده جمعی از دلیران پرخاشور بجزرات قدم جرات در میدان کالاجپور نه نهادند و حاصل

احمد شاہ بن شاہ ظاہر

معاذ سیم روز سیم
شعبہ

بفرمودہ چاندنی بی سلطان مستعد رزم و بیچارہ گردید و چند توپ قیامت آشوب بجانب خیم سردار و ملک تفرق
در جمعیت ایشان انداختند و چون روز ہفت رسید شاہ سزودہ را در سپاہ مغل بجلی در باغ بہشت بہشت کہ سخت
بہ ن نظام شاہ بن احمد نظام شاہ است نزول نموده ہمہ شب بوازم ہستیاری و مراسم بیداری قیام نمودند
بیت دگر روزگین شہسوار پھر برافرخت رایت برافرخت چہر برآد برین خنک
زیبا حرام برآورد خوشترتین از نیام شہزادہ سبھی را بجاظت شہر و برغان آباد کہ از متحدان است برغان نظام
شاہ ثانی بود فرستادہ در استالست متوطنین اندبار کمال التقات بطور رسانید و در کوچہ و محلہ ذای امان کوش
ادائی و افاضی رسانیدہ نوعی نمود کہ رعایا و تجار و خیرہ پای توقف در ہن کشیدہ اعتماد بر قول معنون
کردند و روز دوم شاہزادہ و امرای عظام مانند میرزا شایرخ والی بخشان و خواہ بہسلاد خان خانان
و شہباز خان کنبو و محمد صادق خان و ستید مرتضی سبزواری و دراج علیخان حاکم بر پانچور و راجہ بکرات و دیگر امرا
کہ تعداد سالی اینان موجب تطویل است در دور قلعہ فرو آمدہ و مورچہ چل و انگک میان خود قسمت کردند
و در بہت و بغیر آئندہ بوالفضول کینہ جو شہباز خان کنبو کہ بستکری معروف و مشہور بود سپاہ اکبر سے
بیرمان شہزادہ با شکر کثیر بہانہ سیر و کشت سوار کشت و آن خار کز خیش سپاہ خود را بتاراج فقیر و غنی حکم نمود
و در یکطرفہ تعیین تمام منازل و مساکن احمد مکر و برغان آباد و سبجو خانہ بو بکر ریائی اثر سمجور سے نماندہ چون در نہن
نہن کمال تختب و انت خواست کہ مکان محبان اہل البیت کہ بلتکر و دوازده امام مشہور است خار مکر و مساکن
بجاری بقتل آورد و شاہزادہ و خانخانان بر آن مطلع شدہ اور از جبر و ملامت کردند و بسیاری از تاراجیان را
عبرت بانواع عقوبت سیاست نمودند اما خلائق احمد مکر را چون از متاع و بنوی چیز سے نماندہ بود وقت شب
جلای وطن شدہ ہر کدام بطرفی رفتہ و امرای نظام شاہ در آمدت سے فرقت شدہ و سبب کس سطح یکدیگر
نمودند اول میان منجو کہ احمد شاہ را پادشاہ دانستہ بجانب سر قلعہ شاہ نشستہ بود و نیم اصلا صغان خستہ کہ در
حوالی دولت آباد عمومی شاہ نام مجھولے را باسم سلطان مخصوص ساختہ سردار حلقہ اطاعت صادر وہ بو سیم
آہنگ خان حبشی کہ او نیز سردار و شاہ اطاعت داشت شاہ علی بن برغان شاہ اول کہ عمرا و قریب ہفتاد

تاریخ فرشته

۳۱۴

مقاله بیستم
روزییم

رسیده بود و در حیا پور توکل داشت نزد خود آورده چتر بر سر او گرفته پادشاهی بر داشت بنابر آن که اخلاص خان
جرات ورزیده پادشاه سوار را طلب فرمود و در کنگر آب بفرستاد و در آنجا با اخلاص خان ملاقات واقع
که روی رزمه سپاهش بود با پنج شش هزار سوار حیات شایسته کارزار که از شکر اکبری انتخاب کرده بود و بتجارت
ایشان و لوق تمام داشت بدفع او نامزد نمود و در کنگر آب بفرستاد و در آنجا با اخلاص خان ملاقات واقع
شده بعد از جنگ شکست شامل حال ابل دکن گردید و دو تن از سپاه منقل تعاقب نمود و قتل و غارت متعمد
رسانیدند و از پانجا بجانب قصبه بن که در کمال معموری بود شتافته ذکور و اناس آن بلده را بستر نمودند
محتاج ساخته با احمد نکر شتافته و بنا بر آنکه چاند سلطان بسبب جسب پادشاه و اجلاس احمد شاه از میان مجبور
سرکران بود بانگت خان پروانه نوشت که جمعی از تهمتان و شجاعان رجعت محافظت حصار و مدافعه خصمان
که محل اعتماد باشند همراه گرفته خود را بقلعه احمد نکر باید رسانند اینکف خان با هفت هزار سوار و سپاه
متوجه احمد نکر شد و چون لشکر گرویی احمد نکر رسید جاسوسی جهت تحقیق کیفیت طریق دخول حصار
فرستاد تا اطراف و جوانب آنرا بنظر احتیاط و امان در آورده مراجعت نماید جاسوس لوازم تجسس بطلبیم
رسانیده چنین گفت که جانب شرقی حصار احمد نکر از نزول سپاه منقل خالی است و هیچ کس از امرای منقل
بمحافظت انقرب قیام ننماید بنابر آن اینکف خان شبانگاه در ملازمت شاه علی و پسرش مرتضی بره سمنی
جاسوس متوجه حصار کشته بعلی مسافت پرداخت و از نوادر اتفاقات آنکه صباح همین روز سلطان مراد برآ
ملاحظه حصار و تاکید مورجل و انگلیس سوار شده مانند ماه ستیارت ناکاه جانب شرقی را از وجود محافظت کننده
خالی دید نگاهبانی انظراف سجان خانان رجوع فرمود و او در میان روز از حواله باغ بهشت بهشت کوچ کرده در
جایگاه مذکور نزول نمود و اینکف خان از آن کیفیت خبردار نموده با سه هزار سوار انتخابی و کهنه پیاوه توپچی
در شب تاریک بدانجا رسید و غفلت انجماعت را غنیمت دانسته دست بشمشیر بازید بلیت
ز شمشیر خیز بر استغفکان شینون و آمد شب خنکان شد از تابش قناریه شب چو زکی
که کشاید از خنداب زبس کابر شمشیر با بد خون شب تیره را چهره شده لاله کون خانان

احمد شاه بن شاه ظاهر

مجله ...
شماره ...

... سواران را که پیشرو او میباشند با هم عمارت میباشند و بر آنجا از بی مشورت همه دوستان خود
 ... شده با چهار صد جوان نامدار آنجا میروند و بسیند و بیگاهه که رزاکرم گشت و از طرفین و از
 ... میروند و آنرا که سیر و ولتخان پیرخان نیز باشند ... بر سر آمدن سیده دست بشیر و نیز
 ... بجای نوبید و بکنان زن میش از آن شبات قدمه مستبزم یک است با اتفاق پسر شاه علی و
 ... از خندان و کنی ... بنان بچه رصه میسید از میان خیمه و خوابگاه ... و بی نام خانان بر آمد به جانب حصار
 ... شد و کشت و شاد و علی که ... می فرستد بخف بود در قله و آمان به نبود و حیدر و زه حیات را غنیمت
 ... شد و کشتی ... بود و ولتخان تعاقب از او دست نهاده و قریب نهصد کس را
 ... بی ... اندوه چون از بار برانی احمد مکر و استیلائی طایفه مغلیه پر خاشجوی بدار
 ... در سیاه ... سلطان مشتمل بر مبالغه و استغناء متواتره و متوالیه نزد عادل شاه رفت
 ... سواد عانت او کشته سپهانی نوچه سردار بجفت شجاعت موصوف بود با بیت چهار
 ... شاه کنگ کردانید و میان مهنه اتفاق احمد شاه و بیکر امرا و اخلاصخان با اعوان و انصاران خیمه
 ... سپه و سپهانی پوینند و مهدی قلی سلطان ترکمان ... شکر کنگ شد با پنج شش هزار سوار و پیاده بسیار
 ... از جانب محمد قلی قطبنا بوی طغ شد و چون همه جمع شدن شکر و کن در شاه در کت بیع شاهزاده مراد
 ... رسید از آنجا که میان او و خاشخانان غلبه یافت ... میان بود از صادق محمد خان انابک و امرای کبار
 ... کنگش فرمود بکنان بعد از تقدیم مراسم استخاره و لوازم استخاره متفق اللفظ و المعنی معروض داشتند که اصول
 ... شکر و کن با چشمه و در هر نقوب و توجیب در میان جدار می و کوشش نموده قلعه را مفتوح باید ساخت شاهزاده آن
 ... رای پسندیده بدان کار اشارت فرموده ... در اطلاع بر مواضع لقب و آمد و شد قلعیان
 ... نزد سلاطین و کن ... بود ... را مجال تر و نماند و بهر مندان و نقابان
 ... آیین چنگ فرموده توان در اندک ... بر سر شاهزاده و غنمه بیخ لقب نیز و یک قدمه
 ... پنج دیوار و بروج آن توام ملک البروج مانده بجای پسر بچون ساختند و در شب جمعه رجب

تاریخ مرسته

مقالیم رضییم
۵۵۳

که از لیا لی اربعه و سیل آرزو غایب بود قهقار را بیاروت و توپ و تفنگ و کلساخته سوراخ آنها را بچ و سنگ بستند و خواستند که فردای آن بعد از نماز صبح آتش در آنها افکندند قلع را پیرنند قصار را خواجہ محمد خان شیراز که در شکر شایزاده میبود از باب ترخم در آتش تار خود را بمر دم حصار رسانیده ایشانرا از موضع نقب وارد کرده سپاه مغل خبردار ساخت اهل قلع ممنون او گشته از حصار و کبار بکرم چاند سلطان در همان شب بکندن و شکافتن ارکان حصار که محمد خان نشان داده بود مشغول گشتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب در ایامته و باروت به کرده و در پیدا کردن نقبهای دیگر بودند که شمرزاده و صادق محمد خان نمیخواستند که فتح بنام خاستگان شود بیوقت او فتح کردیده در حصار و حصار آراستند که چون قهقار آتش زده در قلع رخنه پیدا آید هجوم آورده فرستند زمیند و بجهار رسانیدند بیت دیران میدان کین تا خند سر و تن زخورد زده ساختند ز جوشن شد آراسته بال و دوش شد آرایش بزرگ به پوش زهر سوکی و جله موج ریز روان شد بوی محیط بستر - و چون امرای اکبری سوای خانان بموجب حکم شایزاده باخیل و حرم و طبل و علم نزد کین انحصار رسیدند آتش زدن قهقار اشارت فرمود و در وقتیکه حمل حصار نقب پیوم که بر آن ترین قهقار بود شکافته در تپه بر آوردن باروت بودند که ناگاه و در وقت اذان نقب تا دیده آید شعله بلا در دیوار سردمان نهاد افتاده بیکبار اساس سحر التباس حصار متزلزل گشته زمین و زمان از هیبت آن از جا جدا آمد و صدای از نهاد آن بنیاد که مصدوقه سبنا شده بود بسیار تو کفتی که صور قیامت دیدم موازی چناب که در دیوار از جای جدا آمد هر سنگی از آن بنای سحر اطوار قطبی از انتظار افتاد چو شد آتش تیز بریزان شرار فروریخت از یکدیگر انحصار خلل یافت آنکه زان زلزله گشته آن زمین سلسله شد آن صور غارتگر نند که سرنیل را داد و شد مندی شد آن لحظه بول قیامت عیان بگردون بر آمد نفس و فلان زمین کفتی از یکدیگر بردید سرفیل صور قیامت دیدم بخند فروریخت آن شهر جنبه دریا در افتاد کوهی بلند جمعی که ترو یکبار اندوار بشکافتن قهقار مشغول بودند وزیر سنگ و خاک شده پلاکت گشتند و برخی که دور تر بودند مانند مرتضی خان و شاه علی و پنگ خان و شمیر خان و محمد خان و پیرزاده و افضل خان و دیگر کسب و صفا

مقاله بیستم
در تاریخ

چون رخنه را چنان مشایخه کردند فرار را بر تدارا اختیار نموده سراسیمه وار بجانب در و زره و گوشه و گنار که بخت در خفا
 خالی از و آید گذاشته دل از محافظت حصار پرده خشنه فایده سخن می آن عظیمه میر خصال که بیت
 فروغ نعل سمندهش بلال غره دولت مثال سایه چرخش سواد دیده کشور هزار باره بروزی سنگین است از زره نعلین
 سگوه مقنعه او کلاه گوشه سحر یختمش کشیده شمال گوشه برقع ز غفش گرفته خیال دهن سحر آنخص نبی است
 الملک المغان چانه سلطان مجر و اطلاع بر آن واقعه بولان کت برقع پوشیده سلاح جنگ بر کرده و پاره برهنه
 شمشیر در دست گرفته با جمعی از مردم که در خدمت او حاضر بودند از سر پرده عصمت بیرون حرامید و بر سمنه
 عنایت سوار دولت شده بوی آن رخنه روان گشت امالی قلعه مرضی خان و ابنگت خان و شمشیر خان
 و غیره تا چارگشته از گوشه و گنار که مخفی شده بودند بمبارمنت شتافته و بنا بر آنکه شاه سزاده و صادق و محقق
 و سایر امواد سپاه مغل انتظار افروختن نغمهای دیگر در یکتی دیگر دیوارها میکشیدند قلعیان فرصت یافته توپها
 قیامت آشوب و بان و تفنگ و ضربزن و آلات آتشبازی در آن رخنه گذاشتند که مانند و پلیر و درخ کرده
 و در آنجا چون آتش گرفتن نغمهای دیگر با توپس گشته امرا و سپاه مغل بکم شاهزاده بجانب رخنه حمله آوردند
 و میان مردم درونی و بیرونی حسینی که صبر از آن تصور نتوان کرد واقع شده چون بقوتیت و ولادان
 آن شیر زن برد خه از رخنه و از بالای برجها دو سه هزار بان و ضربزن و تفنگ و تیر سر میدادند و بسیار
 از بهادران اکبری شربت فنا چیده خندق از ابدان اموات باخته گردید بیت
 چو باران نیسان بهنگام جنگ بجایه ازان باره سنگ و خدنگ تو کفنی شد آن باره ای میطر
 گمگش همه سنگ و بار آتش تیر ز پیکان چنان آتشی بر فروخت که تیر طانت بر طانت زان جهت
 بر چند شکر مغل از پشت آفر روز نا وقتی که مر عالم آفسوز را دل پر کشکان و سوغکان معرکه سوخته در حصار
 ز در کنار معزب مخفی گشته تیر معرکه را گرم داشتند و دست از کوشش باز نداشتند اثری بر آن مترتب نشده
 تسخیر حصار صورت نه بست ازین ریکبزر شهنزاده و صادق محمد خان و لیکر شته مدانشب بجانب مسکن
 خویش شتافته و کوه چکت و بزرگت اردوی مغل زبان جبین و آفرین کشاده انصاف دادند که حالت

تاریخ فرشته

مقاله پنجم روضه سیم
ششم

نوزده شجاعت همین است که آن شیر زن خنجر شده تراود بظهورد سائید و از آن تاریخ نام آن بطعین زبان که پیش ازین
مسنی سچاند پی پی بود بعد از آن مشهور سچاند سلطان کردید الغرض چون پرده شب میان دو جنبه کما عایل بود چاند سلطان
بجهان سواره چندان باستاند که سچاندان چاکه دست فرما و آبتکف آن رخنه را بجل و سنگ موازی دوسه کز
بلند کرد و اسید بند و در جهان چند روز نامها سبرداران شکر و کن که با اتفاق سهیلان بچوالی ولایت سیر رسیدند
نوشته دشمته از غلبه اعدا و زبونی اسل حصار و قلت و کمی آذوقه در آن برج فرمود اتفاقا جاسوسی که حامل این نوشته
به دست مزدوم مغل گرفتار گشته اورا بنظر خاندان و صادق محمد جان رسانیدند ایشان کتابی بسهیلان داشتند
که مدتیست که انتظار توجه داریم تا بزودی این منازعه و مناقشه رفع گردد و هر چند زودتر بیانید بهتر خواهد بود و آن
کتابت را با نوشته های چاند سلطان مصوب بهمان قاصد مرسله اشتمد کونند چون کتابت بسهیلان رسید
بر مضمون آن مطلع گردید بهمانساعت کوچ کرده بسمرت بر چه تا متر از راه کوهستان ماکنت دون متوجه
قلعه احمد مگر شد و چون قحطی در لشکر مغل بدیده اعلی رسید و اسپان در فایت ضعف و زبونی شده بودند از سینه
آن خبر شمرزاده و سایر امرای اکبر متفکر گردیده مجلس استشاره ترتیب دادند رانی همگنان بر آن قرار گرفت
که در بیوقت جنگ با سپاه دکن موقوف داشته با چاند سلطان صلح در میان آورند باین بیخ که آن حلیا حضرت
ولایت برابر پیشکش پادشاه نموده تتمه ولایت بر طبق زمان حسین شاه بوی غلق داشته باشد پس سیر
که از قدیم الایام تربیت یافته و بر کزیده و دو دمان نظام شاهیه بود از جانب شاهزاده همبید مقدمات مصالح
ما مور کشت و چاند سلطان اضطراب سپاه مغل را سچاط آورده سخت پای در دامن استغنا کشید و در آخر این زمان
لشکر مغل صلاح در جنگ ندیده چون از ضیق محاصره تنگ آمده بود تخیل کرده نوعی که مرقوم کشت مصالح نمود
و شاهزاده و خاندانان از راه کوتل چور و ذولت آباد در اوایل ماه شعبان روانه برار گردیدند و سهیلان سر
عادلشاه و محمد علی سلطان سکر کرده سپاه قطبشاه و میان منجوب با احمد شاه با اتفاق در جهان دوسته روز
با احمد مگر رفته میان منجوب خواست که احمد شاه بر پنج سابق پادشاه احمد مگر باشد و اینک آن احمد شاه را
از غله بیرون کرده در دوازه بر روی میان منجوبه جمعی را تر و تها نذا ر جود فرستاده چهار شاه بن ابراهیم

شاه مقتول را نزد خویش خواند و درون قلعه خلبه بنام او خوانده ایکنان و سایر امرای نظام شاهی اطاعت نمودند میان منجو
در مقام قهر و عصیان کشته میخواست که آتش قندهار مشتعل سازد بجزیم عادل شاه مرتضی خان دکنی را که عمده امرای
در کابلش بود با چهار سوار سوار بر تاجیل با حمد نکر فرستاده میان منجو پیغام داد که در نزد وقت چنانچه نکرده با حجب
زیادتی خلل ملکیت باید که بسج مقدمه استیصالی کرده با اتفاق سپهسالار به بیجا پور آید تا احوال سجا طر آورد
آنچه صلاح ملکیت دولت باشد تقدیم رسانند میان منجو که مرد عاقل بود از فرموده عادل شاه تجاوز ناکرده
پیراه مصطفی خان به بیجا پور رفت و چون یقین عادل شاه شد که احمد شاه از اولاد نظام شاه نیست اورا ملازم
خود کرده با قطع لاین سه افزای بخشید و میان منجو و پسرش میان حسن راه سلطنت امرای نظام داد
سجا کیر خوب بست و مسرور گردانید مدت سلطنت احمد شاه قریب هشت ماه بود

ذکر سلطنت بهادر شاه بن بهرام نظام شاه

بر ضمایر بحکم نظایر مطالبه کنندگان مضمی مانند که چون چانه سلطان بهادر شاه را بساعی جمیل صاحب فر
گردانید محمدرخان میان منتخب دایه زاده را پیشوا گردانید و او در آنکس زمانی چنانچه رسم و عادت
در استیقام خویش کوشیده اعوان و انصار خود را بنا صبا از جمله مستظرف و قوی پایه ساخت در است
استقلال خود را افرشته اینک خان و شمشیر خان که بزیادت بار شهرت داشتند بجهن تدبیر گرفته و بنحیر
در پای ایشان کرده مجوس گردانید امرای دیگر از مشاوه این اطوار دست نکست شده هر یک بطرف
ساخته چانه سلطان مضطرب گشته تبعی عادل شاه گردید و با و پیغام داد که در چنین وقت که دشمن قوی
در کین نشسته و نگران آیند و لغات رسوم سرکشی و عصیان پیشه ساخته بر ساعت فتنه می انگیزند و هر لحظه
آشوبی ظاهر میسازند اگر آنحضرت در کوشمال اجتماع نکوشند عفریب بقیه این مملکت نیز متصرف اگر بادشاه
خواهد رفت عادل شاه باز در مقام امانت شده سپهسالار لشکر را فرمود که با حمد نکر رفته آنچه عسود
چانه سلطان پیشی باشد تقدیم رسانند سپهسالار در شهرت غم و الحف بار دیگر با حمد نکر رفت و فتنه
در

تاریخ فرشته

مقاله سوم روزنامه
شماره ۱

در قلعه متحصن گشته چون چاند سلطان در مقام اطاعت نشد سیهلیان تجویر چاند سلطان بجاوه پرداخته فریب چهارتا
اوقات صرف آن نموده در دفع محمد خان راسخ و ثابت گردید محمد خان عریضه بجاخانان نوشته طالب کبک
شد و مردم قلعه برامنی مسلح شده بالتمام از او برگشتند و او را مقتصد ساخته چاند سلطان پیروند چاند سلطان
اینگنان حبشی رنگ از غلامان درگاه بود استاد برود کرده پیشوا و وکیل السلطنت ساخت و سیهلیانرا مخلص گردانید
با عزاز و احترام تمام رحمت معاودت نمود و در اثنای مراجعت چون بجالی راجا پور که برکنارکنگ
واقع رسید شنیدند که امرای کبری قصبه پاتری و غیره که خارج مملکت برار است نقص عهد نموده متصرف شدند
بنابر آن در همان موضع توقف کرده عریضه مشتمل بر حقیقت احوال اجداد شاه نوشت و محاذی آن چاند سلطان
و اینگان بر حرکت نخل و نقص عهد ایشان مطلع شده بتجهیل تمام کسان بیجا پور فرستاده در باب طلب تو
و حجت اخراج سپاه نخل از دکن مبالغه و الحاح از عهد برودند و شاه بر نسبت سابق سیهلیانرا سه سالار ساخت
بجا پسر نخل فرمانداد و قطبشاه نیز پیروی عادل شاه کرده حسی قلی سلطانرا با شکر تلنگ نزد سیهلیان فرستاد
و از احمد نکر کسم قریب شصت هزار سوار بجانب برار روان شد و چون بقصبه سون پت رسید توقف کرده
در استمداد جنگ کشید و خانانان سه سالار نخل که در قصبه بانه مقام داشت هجوم دکنیان بخاطر
آورده با حضار شکر فرمانداد و خود بیلده شاه پور نزد شاهزاده رفت و حقیقت حال معروض داشت و چون
میخواست آن فتح بنام او شود شاهزاده و تالیق او محمد صادق خانرا در شاه پور نگاهداشته بانگفت
سایر امرای کبری در راجه علیخان بر بانپوری بامواری بسیت هزار سوار کار گزار متوجه رزم دکنیان گردید
و در کنارکنگ مقابل دکنیان خیمه چسبید و درگاه مرتفع گردانید و در شکر خندق کشیده قریب پانزده
روز حرکت نمود و چون ماهیت سپاه دکن معلوم کرد و چند مرتبه در جنگ طلایه و قراولان طرح و طور درآید
و برآمد ایشان بخاطر آورده روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سنه خمس و الف وقت چاشت بقصد جنگ
صفا آراست لیکت وقت عصر تلافی در یقین واقع شد و سیهلیان باستعمال آلات آتشبازی راجه علیخان
و راجه جلکنت را چون مواجیه خست یار کرده بودند چنانچه هزار هزار سوار با شکر تلنگ گردانید و بنایر کنگ

بهادر شاه بن ابراهیم نظام شاهی

مقاله سیم در وصف
شاه

امرای نظام شاهی و قطبشاهی تاب مقاومت افواج اکبری نیاورده روی بودی، سرزمین نهادند سپهسالاران
مقابل و مقاتله دیگر افواج خصم نیز بر خود سرکش کرده قریب بوقت شام پیمیند و میر و سپاه مثل حمل آورده بود
در بهم بست که از معرکه بسوزید تا شاهپور نزد شاه بنزاده شتافتند و صادق محمد خان در سردان شد که شتران
روا شده از مملکت دکن بیرون رود تا خانانان با وجود نرسیده لشکر پنهان در معرکه پای تهور استوار است
با قبلی از سپاه در آتش توقف نمود سپاه دکن قرار فتح بخود داده بغارت مشغول شدند و غنیمت
فر اوان بست آورده بجز سبیل خان و جماعتی از خاصه حسیل عادل شاه بالتام جهت غنایم در سائیدن
آنها بجای مضبوط و مستحکم متفرق گشتند و بحسب اتفاق خانانان و سپهسالاران هر کدام با اندک مرده
بغاصب یک تیر پر تاب در معرکه بوده قریب بیکت پهر شب از احوال یکدیگر خبر نداشتند و حشر الام چون
واقف شدند بر دودر مخالفت خود کوشیدند و جمع آوردن لشکر شدند و چون در شب بزرگ عذار ستر
دیده ناچار بر آورده سپاه بندگی شب را منظم گردانید آن دو سردار با جمعیت خود مقابل یکدیگر ایستادند
مقصود خانانان آن بود که سپهسالاران حرف صلح نگویند و ساخته بجای از یکدیگر جدا شوند لیکن سپهسالاران
بعضی مردم در جنگ را منع گشته بادی شد و بجانب خانان روان گردید و او نیز ناچار اعلام مثال برافراشت
بعد از ایقاع حرب سخت که جنگ روز سابق در جنب آن باریچه می نمود نسیم فتح و ظفر بر پرچم خانانان
وزیر سپهسالاران بجانب شاه در کت شافت و امرای نظام شاهی و قطبشاهی که در روز سابق گریخته بودند بجای
بر با حمد مکرر و حمد را با در فقه جاست را منتم دانستند و خانانان بعد از این فتح بزرگ جمعی را بجا صده قلعه پر ناله
و کادی که منظم طلوع مملکت برار است تعیین نموده خود در قصبه چالنه پور محل اقامت انداخته و شتران سلطان
داد بخریک صادن محمد خان که از امرای جنبش داری بود بخانان پیغام داد که چون فرصت است مناسب
که متوجه احمد نگر گردیم، آنرا مستخر و مغنح گردانیده مملکت نظام الملکی را بقصر داد آوریم خانانان جواب داد
که مقتضی وقت و صلاح دانست که امسال در برابر بوده قلع آنجا را مغنح گردانیم چون آن مملکت کاحق بقید ضبط
متوجه جاهای دیگر شده اعلام تسخیر مرتفع سازید و چون انجواب موافق مزاج شتران نیامده اظهار بخشش و گذشت

تاریخ فرشته

۳۲۲

مقاله سیم - روایتیم
شده

فرمودند بدان تفصیل که در واقعات اکبر پادشاه ر قزو ملک صحت گردیده شمراده و صادق محمد خان چند آن
عالیض شکایت آمیز با کبر پادشاه نوشتند اکبر پادشاه خان خانان را بنحوی طبعید و شیخ ابوالفضل را سپهسالار کرد
کرد ایند و میرزا یوسف خان را شریک اوساخت و خانخانان در شهر رتست و الف متوجه درگاه
آبکنان فرجه یافته در مد اونت چاند سلطان شدت در زید خواست که بهاد شاه را بدست آورده آن محمد علیا
حد یکی از قلاع مجوس سازد و خود کوس افلا غیر می نواز و دوی بر یعنی آگاه گشته در محافظت بهادر شاه ا
الفایت کوشیده در دانه بر روی آبکنان بست و مقرز کرد که در بیرون قلعو با تفاق ارکان دولت دیوانه
میکرده باشد آبکنان چند روز اطاعت کرده در آخر مخالفت در زید قلع را محاصره کرد و اکثر اوقات بین
جنگت واقع میشد و عادل شاه حجاب فرستاده هر چند سی فرمود که میان ایشان صلح شده اتفاق پدید آ
بیچ وجه این صورت نسبت استقلال آبکنان از حد گذشت و مگر که از وجود خانخانان عالی دیده در عین موسم
برسات که غمر گنگ نیز بر از آب بود و از جانب شمراده ملک رسیدن دشوار جمعی از سرداران در جانب قصبه
بیر فرستاد که آنرا از تصرف امرای اکبر شاپی بیرون آورد و حاکم آن قصبه شیر خواجه شش گروه استقبال کرد
مقابل انجمت شد و بعد از جنگ سخت زخمی گشته سنگت یافت و بر خمت فراوان و انواع تعب خود را بقصبه
رسانیده متخصن گردید و عریضه بخدمت اکبر پادشاه نوشته از تسلط دکنیان و گوناگت فرستادن شیخ ابوالفضل
فنا می رسید یوسف خان همچنین فقرات شکایت آمیز بوج نمود اکبر پادشاه چون دانست که غیر از خانخانان دیگر
چنانچه باید و شاید از حمله سپهسالاری دکن بیرون نمیتواند آمد لا محضرم از کس راه او در گذشته عازم آن کرد
که باز اورا نوازش فرموده صاحب اختیار و سپهسالار دکن سازد اتفاقا در آن آوان شاهزاده مراد از کثرت
شرب مدام و مخالفت لنوان امراض غیر مکرر بهر ساینده در بلده شاهپور که از مستحکامات او بود بر حمت حق
پیوست و اکبر پادشاه دکن را بشمراده و انبال که اصغر اولاد او بود بخشیده همراه خانخانان روانه دکن کرد
و هنوز سیرسد دکن بر سیده بودند که خود نیز حسب الالتماس شیخ ابوالفضل و میرزا سید یوسف خان در شمراده
سته شان و الف از در الملک اگره متوجه دکن گردیده چون دانست که میان چاند سلطان و آبکنان برا

بهاوردشاه بن ابراهیم نظام شاه شافیه

مقاله سیم روز سیم
شماره ۸۵

و فغان بسیار است خود بخاطر قلعہ اسیر مشغول گشته شہزادہ دانیال و خانخانانرا بتیغ احمد بکر و پسران و آنگنان
جیشی که پانزده سوار داشت بقصد آنکه دینہ کلمات جیتور گرفته با سپاہ منحل جنگ نماید از کرد و قتل احمد بکر
برخواستہ متوجه انجا شد و چون شاہبازادہ و سایر امرا بر آن واقف شدہ بجانب قریہ محمودی که صحرائی و بیجا
بقصد احمد مرردان کرده بدین آنگنان سپاہی و نیمہ چہرہ گاہ و احمال و اطفال را آتش زده بی آنکه مقصد سے
جنگ شود یا آنکه باہر نگر رفته از بہر دست و پا نہ سلطان خبر گیری و مقصد عجز بر سر گذار شدہ بجانب جیش کرکیت
شاہبازادہ و امرای منحل جیش از آن در ساحل سبای قلعہ احمد بکر رسیدہ بطریق سابق محاصرہ نمودند و محصوران
برہم قسمت کردہ از جانب شاہبازادہ دانیال و خانخانان و میرزا سید یوسف خان شروع در حفر نقب نمودند
و نہ بہر آن چون مشرتاب بر آن شد کہ قلعہ شہزادہ منقح کردہ جائید سلطان بجمیہ خان خواجہ سرا کہ درون
قلعہ بہ کشتن آنگنان سپاہی در آن آتش منورہ چنان کہ کشتی و بی اعتمادی نمودند کہ از شامت
آن کبریادشاہ خود متوجه دکن کردید و بن قلعہ ہند سپہ و منقح ایٹان خواجہ کشت جیشہ خان گفت
کہ گزشتہ گذشت بالفعل علاج چسبید ہر چہ رنی مواجباتقا ضامنایم کم شود تا بر آن عمل نمایم چاند سلطان
گفت صلوح درانت کہ قلعہ تسلیم شاہبازادہ دانیال نمایم بجان و عرض و ناموس ایمان و زمینہار حوائت
بمراہ بہادشاہ بچیز برویم دورا اضراب بودہ فقط لطیفہ ضعیفی باشیم جیشہ خان اہل حصار را طلبیدہ فریاد بر
آورد کہ چاند سلطان با امرای کبریادشاہ زبان کی کردہ میخوابد کہ قلعہ را با ایشان سپارد و کنیان بدر
حرم سداد آمدہ آن علیا حضرت را بر خیزد عقوبت تمام شربت شہادت چشایند و اعیان دولت
آنکرسے چون در بہان زدیدی نقدی مسند شاہ و ہوار حصار را بر انداختہ قلعہ درآمدند و طفلان و زنان جوانرا
اسیر کردند و جیشہ خان و سید ایٹان بخارا را خبر کرد و سیر و مردان و زنان و غنی و فقیر سوی بہادشاہ
ہمراہ بقتل رسانیدند و شہزادہ دانیال خود را بہ سہ زغالیں سہ کار نظام شاہی متصرف کتہ قلعہ را
معدان سپرد و بہادشاہ را اسیر کردہ نزد ابراہیم بادشاہ و بربہ پور برد و در آن اوان قلعہ اسیر را نیز کبریادشاہ
سختی و مصلحتی کرد و ایندکن و خانایس را بشہزادہ دانیال داشتہ چنانکہ در وقایع خود یو جہان پنا

تاریخ فرشته

۳۲۴

مقاله سیم در ضمن
فرشته

ابراهیم عادلشاه نوشته روانه دارالخلافه شد و امرای نظام شاهی مرتضی بن شاه علی را پادشاهی منسوب ساخته
چند گاه قلعه پرند و رادار الملک ساختند مدت پادشاهی بهادر نظام شاه که غایت تحقیر در قلعه کوالیار محبوس

است سه سال و چند ماه بود *

ذکر سلطنت مرتضی نظام شاه بن شاه علی بن برهان شاه اول

بعد از آنکه اکبر پادشاه از برهانپور با گره تشریف فرمود و کس از نوکران نظام شاه با آنکه خیار چهره است
بسیار همت بلند از امرای کبار گشته اعلام استقلال افراشته و تا به آخر پرتو سینه نظام شاه بنده از آسیب
سپاه مغل محفوظ داشتند کی غیر جشی او از سر حد تلنگ تا کایت فرسج منتهی بود و با آنکه بی جفا بود و کینه کوه است
که وی دولت آباد بند چول متصرف شد و دیگر راجه کنی و او در آن بود و با آنکه بی جفا بود و کینه کوه است
بصرف ویش در آورده و پرورد و بجهت ضرورت این فرشته یعنی فرشته در قلعه و در قلعه و در قلعه و در قلعه
اخراجات ضروری با و گذاشتند و چون هر یک از این دو کس در آن بود و با آنکه بی جفا بود و کینه کوه است
او نیز متصرف شوند با جرم میان ایشان پیوسته عزوت بود و با یکدیگر صفایی ندا شنید و ناگهان این معنی فهمید
مردم خود را مامور ساخت که برخی از او ازیت نیز که بجانب تلنگ واقع شده بود متصرف شوند غیر جمعیت مزده
در سه عشر و الف با هفت هشت هزار سوار بر آن طرف ثقات و تها نهای منسل را برداشته حاکم خود را
از تصرف ایشان بر آورد و ناگهان سپهر بزرگ خود میرزا ابرج را که بگلیه شجاع و تنور اقیاف داشت
با پنجاه سوار خنثالی بمقابل و مقاتله نامزد نمود و در حوالی قصب ماندر میان ایشان بعد بقره بیستبار شد و
یکی همت بلند نامی و دیگری برای حفظ ماکت از وی قوی و غضب بجهت سپاه شوکتی کرده اند و در غایت
و خصومت بر یکدیگر حمل آورده شرط مردی و مردانگی بجای آوردند و با کز و نیزه و شمشیر و نیزه و نیزه و نیزه
سگسته جدا اولی خون روان ساختند طبعیت در آن روز کوفته شد بلند که در آن
نیامد بغیر از کزند همان کشت از سختی آن مصاف مروت چو سیخ در کوه قاف